

از شردی بهر طور که خواهی پس با خدا در روی خود بجهت وردی که در کردی پیدا شد و در اینجا نازل شده است قول وی
 سبحان ربنا ایها الذین آمنوا اذکروا العمة السد علیکم اذ هم قوم ان میطوا الیکم اذ هم و خطاب بومنان بجهت آنست که
 نفع و ضرر آنحضرت بحقیقه بایشان راجع است و آورده اند که چون سوره بتت یا ابی لبنا نزل شد زن ابی لبنا لعنه
 علیه ام جمیل بنت حرب اهل ابی سفیان بود که مخالفه آنحضرت در شان اوست آمد تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد که ابو بکر
 صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی زنی بغایت بیجا و بی ادب بد زبان است
 اگر از اینجا بریزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابو بکر صاحب قرآن چه کردی
 ابو بکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر میگوید و همچو نمیکند پس آن زن لعین خائب خاطر برگشت و آنحضرت را
 که هدیرین جانشین بود ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد تا مرا بجناب خود از وی پوشید و حجر بن اسحاق
 ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود گفت ای ابو بکر اگر میدیدم من محمد را میزدم باین سنگ دهان او را و ذکر کرده است
 در شفا که مردی از بنی المیزه آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد و چشمش را و ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را
 و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا او را از او اندازد و او را ندید و شنید آنحضرت را و قصه که بعد از آنست که
 آنحضرت از درون خانه برآمد و بایشان سخن کرد و بگذشت ایشان او را میزدند و اگر دیدند شناختند و خاک بر سر ایشان
 انداخته برآیدم ازین باب است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و ندید آنحضرت در عمار هجرت قریب باینحال است
 و روایت است که از عمر رضی الله عنه که گفت و عده کرده و اتفاق نمود من با ابو جهل بن خدیفه شبی بر قتل رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم پس آیدیم مادر منزل پس شنیدیم ما او را که افتخار کرد و خواند الحاقه ما الحاقه و مادر اک ما الحاقه
 تا قول وی فصل تری لهم من باقیه پس زد ابو جهل بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس گرفتند هر دو و فرزند خود
 اینکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی غنی الله عنه از عجایب احاسن قصص است چنانکه در مجلس فرمود
 انشاء الله تعالی و قصه سیراف بن لک هشتم در حین هجرت که اهل مکه او را طلب آنحضرت و گرفتند وی صلی الله علیه و آله و سلم
 بر گماشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و فرود رفتن پانیا می اسپ می در زمین و بر آمدن مدعی شریف و گشتن
 وی مشهورست در خبر دیگر آمده که چنانی شناخت آنحضرت را و ابو بکر را و دید تا بدانند قریش را چون بکه رسیدند
 بردن وی و دریافت که چه کند و چه گوید و فراموش گردانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای
 خود و آورده اند این سخی و غیر وی که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود ابو جهل لعین سنگی برگرفت و
 ملاعین بگریه دیدند خواست که بیندازد سنگ ابر آنحضرت پس بچسبید سنگ بدست وی و خشک شدند هر دو دست

وی ناکردن و برگشت بطریق قهقری بجانب پس و درخواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و در گذرد پس کشاوه شد
 هر دو دست و بد دیگر شتر را دید بزرگ که هرگز بآن بزرگی شتر ندیده بود پس قصد کرد آن شتر که بخورد او را فرمود آنحضرت
 که آن جبرئیل علیه السلام بود یا بصورت برآمده اگر نزدیک می آمد میخورد او را و یکبار می آنحضرت در زیر دیواری
 نشسته بود یکی از اشقیاسنگ آسبا گرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بیندازد پس خواست آنحضرت در بجانب منیم
 برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابو جهل لعین عده کرد و قریش را که اگر بنیم محمد علیه السلام را در غار پایال کنم گردن او را
 پس بنام آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد و چون نزدیک سید بگریخت در حالی که اتفاقاً پر نیز میکند بهر دو دست
 خود چون بر رسید گفت نزدیک شدم دیدم خدقی پر آتش که می افتد روی و دیدم هولی عظیم و آواز اجحه که پر کرده است
 زمین او فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد میخوردند اعضا می او را و پاره پاره میکردند و
 مانع شد کلا ان الانسان ليطغى تا قول وی ارایت الذی نهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره در روایت کرده شده است
 که شبیه بن عثمان بنی که قوم وی در پایان بیت آمد بودند و کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه بشرف اسلام
 گرد و در مدینه بن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رسید و مخون عبدالمطلب پدر عم او را گشته بود گفت ما در
 خود را از تو بگشتم که پدر عم ما عمره عم او گشته است پس چون در هم افتادند مردم برداشت شمشیر خود را تا بریزد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من بانه عظیم از آتش سرخ تر از برق پس
 گریتم از پیش وی چون دیدم آنحضرت بخاندرا نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین
 است نزد من پس داشت دست اگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیات حال کن با دشمنان
 رسول خدا پس آمد پیش آنحضرت در حالی نیز شمشیر و اگر پیش می آمدم در آن ساعت پدر خود را نیز و هم شمشیر
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز فضا له بن عمر و آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح آنحضرت
 در طواف بود چون نزدیک شدم از آنحضرت گفت ای فضا له چه میگردی با نفس خود و خواهی که بکشی رسول خدا
 را گفتم لای رسول الله پس خنده کرد آنحضرت و استخفا کرد برای من نهاد دست شریف خود را بر سینه من پس گفتم
 دلان پس بخدا سوگند بر نداشت دست مبارک ما تا پیدا نکرد خدای تعالی چیزی را محبوب تر از من انوی صلی الله
 علیه و آله و سلم باز شمشیر از چهار دین باب جز عامر بن الطفیل است و در بدین قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت
 و گفت عامر بدین مشغول میبارم از تو روی محمد را و بزین تو بروی شمشیر خود را پس بنید عامر را بدرا که کاری کند
 پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد کردم من که بزخم او را مگر آنکه با فتم ترا میان خود و

میان او آیا میخواهی که بزخم ترا از عصمت حق است عذوبل ضییب خود را که بسیاری از یهود و کاهنان خبر
 دادند قریش را و ترسایندند ایشان را بوسی و تعیین کردند او را بعلیه و سلطت و سی برایشان و در غلایندند ایشان را
 بر قتل موی صلی الله علیه و آله و سلم و نگاهداشت ویراوی سبانه تا رسید روی امریار تیغالی بریدون ان لطفو نورانی
 و یابی الله الان تیم نوره و لو که الکفرون و وصل و از معجزات با بهره و آیات مینه علوم و معارف است که جمع کرد
 حق تعالی در ذات جامع الکمالات موی صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص گردانید او را بدان که مشتمل اند بر تمامه
 مصالح دنیا و دین معرفت او با مور شرع و قواعد دین و سیاست جهاد و مصالح است و احوال و اخبار اعم سامعه
 و قرون ماضیه از زمان آدم تا وقت خود و خط شرع و کتب و سیر ایشان صفات اعیان و اختلاف آرا و مذاهب
 ایشان و معرفت مدد و اعمار ایشان حکم حکمی ایشان و محبت کفار هر امت معارضه هر فرق از اهل کتب پنج
 در کتب ایشان بود و اعلام با سب و مخفیات علوم آن اخبار آنچه پوشیدند و تغییر دادند از آن و احتوا بر لغات عرب
 و غریب الفاظ فرق و احاطه بضر و فصاحت و خط ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیح و حکم بنیه بجهت تقریب فهم
 غرض و همین مشکلات آن با امثال شریعت عزای او بر محاسن اخلاق و محامد ادب قواعد و اصول در خط فہم
 و اعراض و اموال که مستحسن است نزد ارباب عقول حتی نزد کفار و جهال و ملاحظه که عقل سلیم و انصاف دانستند
 مگر معاند نخواستند مخالف منقول و کلام بجامع کلم محتوی بر ضر و علوم و فنون معارف مثل طب و تئیر و فرائض
 و حساب غیر آن و از علوم که نمیدانند بعضی آنرا مگر کسیکه مهارت کرده در آن او عکوف کرده برکت و مجالست کرده
 با اهل کتاب ریاضت کرده در آن و آنحضرت نخوانده و نوشته و صحبت نداشته با کسیکه صفت و اربع باشد و ناشی
 نشده میان قومی که ایشان را علم باشد بدان بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نگردیده و طلب آن و غایت و
 معارف عرب علم انساب و اخبار و ائیل و شعرو بیانت و حصول آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب سب
 و مجالست با اهل آن فن است این فن قطره ایست از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل موی صلی الله علیه و آله و سلم
 شعر کفاک بالعلم بالای سحره فی الجاہلیتہ و التادیب فی الیتیم و از دلائل نبوت و علامات رسالت موی صلی الله
 علیه و آله و سلم ترادف و تواتر اخبار از زبانان و اخبار و علمای اهل کتاب صفت موی و صفات موی اسما و
 و علامات موی چنانکه حلیه شریف و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار مومنین و تلمیحین مثل تیج و قشعی
 بن ساجده و سیف بن ذی یزین و غیر ایشان و تعریف کرده امرا و از زید بن عمر و بن نسیل که او را سوده جاهلیت
 گویند و ورقه بن نوفل که تنفردین میکرد و وقوع ذکر شریف موی در کتب سلفه و احترام علمای یهود بدان مگر آنها

کتاب

که بر راه حسد و عناد رفتند و جمله از آن در ابواب سالقہ مقیمین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شد از ہوا لفت جن و
ظاہر شدہ بر السنۃ اصنامہ پانچ نصب اجواف طیور و دیدہ شد از کتاب اسم شریف و شہادت رسالت وی در
احبار و قبور بنحط قدیم و اسلام آوردن کسی کہ مشاہدہ کرد از آن مذکور و مسطور است و دیگر آیات و علامات کہ در وقت ولادت
شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاہر شدہ در مجلس مذکور گردانند انشاء اللہ تعالیٰ و از جملہ فضائل و
کرامات و آیات انبیا آنحضرت است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ملائکہ و جن و اما و حضرت عزت مراد بلائکہ و طاعت
جن دیدن بسیاری از اصحاب می برایشان را چنانکہ در غزوہ بدر و جزآن ظاہر گشتہ و یکی از آن صور دیدن جبرئیل
است کہ از برای معنی اسلام و ایمان و احسان آمدہ و تیرہ دیدن جہاس اسامہ جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت
و حیہ دید سعد بر زمین بسیار آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیہ السلام را در صورت دور کردہ برایشان جاہا می سفید
است و دید بعضی از ایشان را مذکور ملائکہ اسپان خود را روز بروز دیدند بعضی بریدن سہای کافران شنیدند
ضارب او دید ابو سفیان بن الحارث مردان سفید جامہ را بر اسپان ابلق در میان زمین آسمان و مصافحہ سیکر
ملائکہ عمران بن الحصین اگر از مشاہیر صحابہ است و نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حمزہ جبرئیل اور کہ
پس ہیوش افتاد حمزہ و دید عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ جنی را در لبتا جن و شنیدہ کلام ایشان را و ہنہا
ہمہ از معجزات آنحضرت است و روایت کردہ شدہ است کہ چون کشتہ شد مصعب بن عمیر در فدا شد گرفت رایت
را ملکی بر صورت وی پس مذاکرہ آنحضرت نمود پیش آئی مصعب گفت من مصعب نیستم پس آنست آنحضرت
کہ وی ملکی از ملائکہ است و ذکر کردہ از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ کہ گفت بودیم ما روزی نشستہ با آنحضرت صلی
علیہ وآلہ وسلم ناگاہ پیری آمد عصار دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام اورا و گفت این از
جن است فرمود تو کیستے گفت من ہامہ بن البہم بن الایس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و ہر کہ بعد از تو
و تعلیم کرد اورا سورہ از قرآن و دیدہ ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ شیطان را کہ سہ روز آمدہ از طعام صدقہ فطر کہ حوالہ
بود و دید و تعلیم کرد ابو ہریرہ را آیتا لکری و ذکر کردہ است واقعہ کہ دید خالد نزد ہم کردن غری زنی سیاہ
کہ بر آمد از میان او بر ہنہ برایشان موسی پس دوبارہ کرد اورا بہ شمشیر خود و فرمود آنحضرت کہ این غری بود و رسید
تعلت شیطان از شیا بلین با قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت بستن اورا بستون مسجد و یاد کردن
و دعائی سلیمان علیہ السلام کہ در تسمیہ جن کردہ و ہا کردن آن شیطان را مشہور است و صلی آنچه ظاہر شد از معجزات
و آیات در وقت ولادت و بعد از وی در عین اصناع و وقت حضور من تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تا کہ زمان

عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از محدوده احصاست و اگر خدا خواسته باشد چیزی از آن
 در مجلس مذکور خواهد شد گفت قاضی ابوالفضل عیاض رحمه الله ما کفی رمتہ الله علیه تحقیق آوردیم درین باب چیزی
 از معجزات و احوال و جمله از علامات معینه که در آن نهایت است و بی نیازی است از زیادت و بحقیقت معجزات
 پیغمبر باظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر او فراتر است اما اکثر از جهت تکلیف پیغمبری معجزه نیارود مگر مثل آن یا
 الطبع از آن از سید ما ظاهر شده و یکی از بجهت اکثریت آنست که قرآن عظیم تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع میشود
 بدان اعجاز نزد بعضی ائمه محققین سوره انا اعطیناک الکوثر است یا آیتی که مقدار اوست باز اعجاز قرآن چنانکه تا
 گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد معجزه
 باشد پس مضاعف شود عدد ازین وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از اخبار معلوم غیب تواند که سوره
 واحد ازین تجربه خبر باشد از اشیا متعدد و هر چه معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که
 سابقا ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعفت بعد کثرت کشد این در حق قرآن است پسترا حادیتی که وارد است و
 اخباری که صادر است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحال خود است و اما اوضح معجزات آنحضرت از جهت
 آنکه اکثر معجزات رسل بقدم اهل زمان ایشان می باشد و براندازه وقتی که آن قرن در آن سامی و قافق میباشد
 و چون زمن موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود و مبعوث گردانیده شد موسی معجزه که مشابه چیزی بود که
 دعوی میکردند اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی غلبه اسلام چیز را که خرق کرد عادت ایشان را و نبود
 در قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمن عیسی صنت طب در قدرت مرتبه بسیار بود و اهل
 آن قافق میکردند در آن پس آورد وی علیه السلام بامری که قادر نبودند بران و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند
 آنرا از اجای میت و برای آنکه و ابرصن بحال و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیه السلام پسترا فرستاد خدا آنحضرت
 محمد علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر کلمات
 پیش ستاده شد بروی قرآن که خارق این چهار است که شملت بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نظم
 کلام ایشان و نظم غریب اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب آن منبج آنرا
 و بر اخبار از گوا این حوادث و اسرار و خفایا و ضمائر که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق
 آن و ابطال کرد کلمات را که گاهی یکی از آن صادق می برآمده کاذب ازینج بر کند آنرا بمنع شیاطین که ایضا
 میکردند بر ایشان اخبار را بر هم شهب رصده نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و اعمم بلکه و حوادث ماضیه بر وجه

که هابز آمد کسیکه شرف و منفرد بود بدان از بعض آن وجه بعد از آن مانند این معجزه جامع در این وجه را ثابت و باقی تا
روز قیامت بر هر امت که بیایند و نظر کنند در آن و تاویل نمایند در وجه اعجاز پس نمیگذرد هیچ عصری و زمانی مگر آنکه
ظاهر میشود در وی صدق اخباری که خبر داده است بدان متجدد میشود ایمان و مظاهر دیگر و در بیان و لیس خبر
کامله سائیه و مشاهد را تاثیر می است در زیادت ايقان و نفس شداست طاعت و سی بعین الیقین از علم الیقین
هر چند حقانیت و یقین هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسل علیهم السلام منقوض شد بالقراض ایشان
و معدوم گشت بعد از زمان ایشان و معجزه سید مصلوات اسد و سلامه علیه هلاک نمی شود و منقطع و مضمحل نمیکرد
و متجدد است آیات او کما قال البوصری شمر و است در دنیا قنالت کل معجزه همین است از جارت و لم تدم
و ظهور و وضعی معجزه پیغمبر بار او جوی دیگر نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخمیل و حیل
و تشبیه چه غیر او را از معجزات رسل طلب کردند معاندان و مکابران اشیای که طمع کردند بدان و تخمیل و نمودن بر ضغنا
و محققان که سوره فرعون جهال و عصی را انداختند و بچلک گیری و ساحری چنان نمودند که ما را نند که می جنبند و
شاید که نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی است که نیست حیل و سحر و در تخمیل و تشبیه بدان خلی چنانکه گوی
نیست و حاصل نمی شود غیر شاعر و خطیب که تکلیف و حیل خود را شاعر و خطیب گردانند و بدانکه کافه علمای سنت بر
که ایشان مثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجد آمدی با وجود قوت دواعی و بواعث و مذمب معتزله و بعضی از علما
مانند که مقدور بود و لیکن قدرت الهی صرف میگردد بهت ایشان از زو قصد آن و میگذراشت که از ایشان بود و آید
اگر چه وجود اعجاز و وضعی آن برین مذمب نیز حاصل است زیرا که در منع کردن حق سبحانه ایشان از ایمان با آنچه پیش
مقدور ایشانست بهر آیه و اظهر دلالت است بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه سبب می گوید آیت من این است که منع کند
خدا تعالی قیام با بر مردم با قدرت ایشان بران و عدم امانت و این مجرد احتمال است و توهم است ناشی از آنکه
چون از جنس کلام ایشانست چرا قدرت نباشد بران قول اول اقوی و احکم است و اسد اعلم بحقیقه الحال و صل
بر آنکه صاحب مذهب لدینه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت و سی صلی الله علیه و آله
و سلم و محبت آل و اصحاب و قرابت و عشیرات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم کرده است
مقصد ثامن من مطب تبسیر رویا و اخبار بیخبات وضع کرده در نظر کاتب حروف این وضع چندان بموقع و مناسب حال
ترتیب نمود اخبار بیخبات را و پیش از حصول بان مقام صباب معجزات ذکر کرده و ذکر طیب و تبسیر بر حسب ترتیبی که
اندیشیده بود جای نیافت از آن نیز در همین باب یعنی باب معجزات پنهان در ذم اسما نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از

صلح

بسیار

آنحضرت و همچنین تعجیرات رویا از قبیل معجزات و خارج از محیط عادات و در حقیقت تمامه افعال مستقیمه و اعمال
 قویه و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم و بدائع حکم و جوامع کلمه و سی و قوانین احکام و قواعد تدبیر نام خارج
 از طاق بشر و محیط عادت صلی الله علیه و آله و سلم مقدمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیمار از اعیان است
 بیکر و نزدیک میشد بیمار وی نشست نزد سردی و دست می نهاد بر جبهه وی و گاهی می نهاد بر جای درونی
 حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این تیر نوعی از طب علاج است با دخان سرور در دل بیمار و تصرف
 کردن در باطن وی طیب است گر قدم رنج کند یا بر پیریدن ماه باز دارد سر پیریدن بیمار غمش مصرع خوش
 طیب است بیانا همه بیمار شویم در تفریح نفس یعنی و طیب قلب و وادخال سرور بر تاثیر عجب است در
 حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح قوی قوت بگیرد از ان و مسامت میکند طبیعت را در دفع مودی ضحا
 از آنکه و کبر و اخبار از بی گفته اند که لقاء الجلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم ناگاه بیمار شد پس آنحضرت پیریدن وی آمد و نشست نزدیک وی عرض کرد بروی اسلام را بیا
 شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جا بر گفت رضی الله عنه بیمار شدم و بیوش گشتم
 پس آنحضرت وضو کرد و بر نخت آب وضوی خود را بر من همیشه گشتم و در روایتی آمده که دم کرد و روی من پس صحت
 یافتم در دم و فرمود عود و المرض این عام است هر مرض را و بعضی امتنا کرده اند از ان رمد و دل و در و دندان را که
 اثری که بهیستی روایت کرده و صحیح خلاف آنست نیز مطلق است در هر زمانی و بعضی گفته اند عیادت بعد از سه روز است
 و از فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همچنین روایت کرده اند و هر که عیادت در روز شنبه خلاف شده است
 و اصل آن از یهودی طیب است که بادشاهی که بیمار شد و او را با التزام خدمت و خواست یهودی که براید با
 سبت خود واقف کرد که بیمار روز شنبه نباید در آمد بعد از ان شائع شده در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است
 در شام و شب در صیف و در روز چهارشنبه تضرر زمین بطول لیل در شام و بطول نهار در صیف و مکره است طبیب با
 دین گمر نزد ضرورت و احادیث در فصل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مکتوبه و باید دانست که مرض دو نوع است
 مرض قلوب مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسوخ است صلی الله علیه و آله و سلم و مکن نیت تلقی آن مگر از جانب
 وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل میگردد و حصول آن از آنحضرت بطریق تبع و طفیل است و اصل مقصود از عیادت
 وی صلی الله علیه و آله و سلم طب قلوب اصلاح آنست از دو او اراض و ضرر زدن و طب قلوب مثل ضرر سموم است
 در ابدان با اختلاف درجات آن ضرر نیست و نیز سده بنده شری و ضرری در غالب احوال در دنیا و آخرت مگر

علاهی بجهت
 پیوسته نگاه
 در هر دو بیمار
 شد

باید با
 است

در عیادت
 در صیف

مرض

آنکه سبب و معاصی است اعدا تا الله زنتها و آثار معاصی شامل است قلب و بدن را و از جمله آن حرمان علم است
 کونور علم باطلت معصیت میگیرد و وللا مام شافعی رحمه الله علیه شعر شکوت الی و کعب سور حنفی در فارشدنی
 الی ترک المعاصی + وقال اعلم بان اعلم نورانی و نور لایوتی المعاصی + و از آنجمله حرمان رزق است و در حدیث
 آمده است که عبد محروم گردانیده میشود گناهی که میرسد او را و تقوی سبب رزق است قوله تعالی ولوان الی القوی
 آمنوا و اتقوا الله علیهم برکات من السماء و الارض الایة و چنانکه وارد شده است که نوم البصر تمنع الرزق و اینجمله
 خلیان است که کسی گوید که چندین از عاصیان و خوابندگان وقت صبح رومی بنیم از دیگران مرزوق تر اند و نعم تر اند
 جوابش اینست که این چند در حق مومنان مصدقان است پس در اینجا خوف آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان
 گندیده شده است یا کفر است یا طبع است و غلظتی و وحشتی که در قلب و در کتاب معصیت یافته میشود محسوس و مقلوع است
 و گاهی این شامت و سود بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمانست و سستی قلب بدنی نیز آثار معاصی است
 و نیز معصیت سبب کوبنایی عمر است چنانکه طاعت سبب یاقه آنست بعضی این را محل محقق برکت و جودان کنند
 و موجب فساد عقل و زوال نعم و حلول نعم است و چنانکه صحت بدن ب حفظ قوت و حمیه و استفراغ مواد فاسد
 و اخلاط رذیه است حال قلب همین است و استفراغ آن بتوبه و حمیه با حساب از نواهی و در حدیث انس رضی الله
 عنه آمده که رسول خدا فرمود صلی الله و آله و سلم آیا دلالت کنیم شما را بر درد و دروای شما در شام و نوبت و دوام استقامت
 ظاهر شد که معرفت طب قلوب معالجه آن از جانب رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و طب قلوب بواسطه نوحی
 است و طب جسد غالباً راجع تجربه است و گاهی بومی نیز باشد چنانکه از حضرت اخطار در سفر و مرض و شتر حیتیم
 نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر میگردد و نیز معالجه آنی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده ظاهر آنست که بومی
 باشد و اگر تجربه و قیاس باشد در نیت در تجویز علاج انبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه در مجمع
 و عطش باکل و شرب دلیل بر جواز تدویمی حال سید المستوکلین است صلی الله علیه و آله و سلم که با وجود آن توکل است
 میکرد و مباشرت اسباب مینمود و فرمود و نرفتاده است خدا تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را و او در
 روایتی شفا مگر موت مایعنی مرضی که مقدرات درومی موت و در بعضی احادیث امرست بر او آه و اشارتست که نظر
 در روایات بر حکم الهی معتقدیر او باید داشت و در اراعت شفا نباید پنداشت و اتفاق است بر آنکه امر برای خوب
 نیت و ملاست با تقدیر تقدیر الهی منافی توکل نیست نعم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحصیل
 مقام توکل و باین است اشارت در قول و می صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الجنة من امتی سبعون الف عام غیر

حساب هم الذین لا یستقرقون ولا یطیرون و علی ربهم توکلون و در روایت دیگر و لا یسئرون نیز زیاده کرده و گفته اند
 که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد علیت نمیکند و در مواهب لدنیه از حارث محاسی رضی الله
 عنه در باب اهل تداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین صلی الله
 علیه و آله و سلم پس گفته شد مزحارت را که در خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من تشرقی
 و اکتوی یری من المتوکل پس جواب او که مراد برات از توکل است که ذکر کرده است ایشان را در حدیث بدخل
 الجنة من امی سبعون الفاب غیر حساب الحدیث و فرمود توکل بعضی وی انفضل است از بعضی دیگر استی و از تمهید
 آورده که مراد برات از توکل است و قید استر قاندر بقای مکره شرعیست و مخالفت آن و اکتوا کند و رحمت وی
 متعلق باشد در شفا بوجودی و جزم کند بان و معرض باشد از فعل الهی و از آنکه شفا از نزد اوست بدلیل چنان
 استر قانقران و فاتحه الکتاب چنانکه باید و تحقق درین باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب یقینیه است
 که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر وی واجبست چنانکه منفع لقمه و بلع آن در اکل و نهادن کوزه در دهان و غیر
 آن در شرب و غیر آن داخل توکل نبود بلکه موجب تم است دیگر اسباب طینیست که بحکم تجربه صحیح مدخلیت آن ثابت
 شده است مثل استعمال ادویه حاره و بارده در تحریق و تبرید مزاج و ملا بست این قسم نیز منافی توکل نیست مگر
 برای تحقق حاصل نفس در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و با وجود آن در فتوای شریعت محل اعتبار
 شده و دیگر اسباب همیه است که در ضمن است و در کتاب استعمال آن منافی توکل است بالاتفاق و علاج آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اجساد را بر سوز بود یکی با دوی طبیعی که جبارت است از اجزای جمادی و نباتی و حیوانی
 دوم با دوی آبی روحانی که ادویه ادکار آیات قرآنی است بحکم بادویه در کبابین دو قسم و باید دانست که شفا کما
 اعم و النفع و اعظم از قرآن فرود نیامد چنانکه و تنزل من القرآن ما هو شفا و رحمة للمؤمنین قرآن تمام شفا است از
 امراض روحانی چه لراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیه و اعمال قبیحه است و قرآن شمس است بر ملا
 واضح و قطبیه بر اثبات عقائد حق و بر بیان و ارشاد و انطلاق فاضله و اعمال محموده و اما بودن وی شفا از ملائکه
 جسمانیست که بزرگترین بقوات وی نافست بر بسیاری از امراض و عطل و مزیل و وافع است در آنها
 و چون از خواندن و دیدن افسونهای مجبور که مفهوم نمیکرد و از آن معانی و احوال است از قبل اهل فسق و فحش
 که ناپاک است پس بصر نبیست و کثافت آنها آثار مجرب در جلب منافع و دفع مفاسد ظهور میکند از قرآن حکیم مستل
 است بر فکر جلال کبرای الهی و ذات و صفات و کمالی و تقدس و ثبات شده است از قبل کسیکه ثبت شده است

صفا و نزاهت و عظمت و کمال او بپایان و بمهجرات قاهره چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا صلی علیه و آله
و سلم کسیکه بخوبی شفا بقرآن شفا دهد و بر خدا تعالی هرگز و آمده است که فاتحه الکتاب دو است هر دو در وقت
در پیش کون و مستوره لغاتمه کتاب بامری مقرر و ثابت است در احادیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
نزد این مابعد مرفوعا واقع شده که خیر الدوا القرآن بیضاوی در تفسیر قولی تعالی و تنزل من القرآن ما هو شفا
آیات شفا را ذکر کرده و چلی در حاشیه خود آن آیات را تعیین کرده و در کتب معتبره مثل مواهب لدینه و غیر آن حکایت
در باب این آیات از امام طریقت ابوالقاسم قشیری آورده اند که بیمار شده بود و لدوی بیماری سخت تا مشرف گشت
بر موت و شدید شد بروی امر گشت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت
علیه السلام از حال و لد فرمود آنحضرت این است من آیات الشفا کما فی تواریح آیات شفا و چرا تمسک میکنی و شفا
نیجوی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یا قسم آن آیات کریمه را در ششوی از کتاب خدا عزوجل کی و شفا
صدور قوم مؤمنین و شفا فی الصدور یخرج من بطونهم شراب مختلف الوانه فی شفا للناس و تنزل من القرآن
ما هو شفا و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فموشیقین قل بوالذین امنوا هدی و شفا گشت پس نوشتم این آیات
پس از آن حل کردم در آب و نوشتم آنرا و لد را پس شفا یافت در حال گویا بند از پایی دی کشاده شد علاج
تاج الدین سبکی رحمة الله علیه که انا عالم علمای شافعی است نقل کرده اند که گشت دریا قسم بسیاری از شفا
را که منوشتم این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب حروف از حضرت شیخ عبدالوهاب متقی نیز دیدم
این عمل که برای بیمارانی میکردند و لیکن در اینجا سخن است که باید دانست و دریافت که آیات و ادکار فاد حیه که رقیه
گروه میشود بآن و استقامت نموده میشود بدان نفع و شفا و رذات آنهاست و لیکن صلاحیت محل قبول آن وقت
هست فاعل و تاثیر وی شرط است در آن و هرگاه مختلف کند شفا یا از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا
بسبب عدم قبول یا در بنیانی قوی است که با وجود قوت فاعل صلاحیت محل حاجب و حائل از وصول اثر
و ظهور تاثیر آمده و این دو ادویه حیه نیز پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی به جهت عدم قبول طبیعت است در دوا و گاهی
از جهت وجود مانع از وصول اثر و دو است بوی زیرا که طبیعت چون بگردد و او را بقبول تمام امتناع بدن بوی موجب
قبول خواهد بود همچنین قلب چون بگیرد قوا و تعادیل بقبول تمام و همت قوی از نفس فاعل تاثیر می کند و انا
علت و همچنین دماغ قوی اسباب است و انا که مکرر در دفع بلا و حصول مطلوب لیکن گاهی مختلف میکند اثر و
باز جهت ضعف قوی در عذات وی چنانکه دعای باشد که دوست نمی دارد آنرا خدا تعالی بجهت ضعف در وقت

آیات شفا

بجای

تفاوت از حد تعاقبت و انصاف از جهت صفت قلب احمی و عدم اقبال او بر جناب حق تعالی و تقدس حضور و
 جمعیت او برومی وقت دعا یا از جهنگ عمل مانع از حالت مثل اکل حرام و عروض ظلمت دین بر قلب استیلا می
 غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از قلب لای تقابلی غافل و دعا را عدد
 بلاست ممانعت و معالجه میکند آنرا منع میکند نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند در آن دعا صلاح
 سر من است اگر با حضور قلب و جمعیت کلیه بر مظلوم صادق گردد و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و بکسار و
 ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدای بجز و صلوة و بعد از توبه و استغفار و صدق و الحاح و تعلق و توسل
 با سایر وصفات الهی و توجیه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سایر شروط و سایر بر شال می که
 تیر و کان راست و درست بود و در باز و بکمال بود و هفت مقابل باشد و قابل تاثیر و صالح آن بود و حاجب مانع
 وصول در میان نبود و علم بصفت تیر اندازی تمام از شرائط و آداب آن حاصل باشد و اما استغفار بمجوزات
 و غیر آن از اسمائی الهی نیز از قسم طب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان ایدار و اقویا توجیه تمام و همت تمام
 ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطلب سبحانی زده از ان فالخ و غافل نشینند و مراد مجوزات
 که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میدید نفس کریم خود را بمجوزات قل عود برب
 الفلق و قل عود برب الناس است و بعضی قل هو الله احد و قل یا ایها الکفرون نیز در ادوار دنیا هر جا که در قرآن آیات
 مستفهم استفاده واقع شده مثل رب عود بک من هزات السیاطین و اعود بک رب ان یحضر و انما از قرآن
 و در دنیا بکه سخن میکنیم عامتر از ان مراد است و اذکار و ادعیه حباب استعاذه بسیار وارد است و تحقیق اجماع کرده
 علی بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسما و صفات دی تعالی باشد بزبان عربی با دیگر رقیه
 معنی آنرا و با اعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست خواسته و تاثیر رقیه بقدر است تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است که
 پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این رقیه و حرز با و اسباب بگیر که میکنم تغییر میدهد تقدیر خدا تعالی
 شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است در حدیث مسلم از عوف بن لک آمده که گفت رقیه میگردم ما در زمان جاهلیت بس
 گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیه خود را بر من اگر در ان شرکی نبود بکنید باکی نیست
 باز جابرا بگو که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیه پس آمدند بعضی از صحابه و گفتند یا رسول الله نزد ما
 رقیه بود که برای عتوب میگردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمودی بنیم درین باکی بکنید و فرمود هر که تواند
 که قطع نماید بر او در برساند و تمسک کرده اند قومی باین موم و تجویز کرده اند هر رقیه را که مهربانند است

در مشهورترین آثار

آن که در معلوم باشد معنی آن و لکن احتیاط در آن است که غیر معلوم المعنی نکند و باید متضمن شرکی بود این
در غیر ما نورست والا آنچه ما نور باشد چنانکه در رقیبه عمه عقرب آمده است بسم الله و شجره قرینه طم که بر قضا جانر خواهد بود
بی شبهه و تحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک که هر رقیبه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین دعوات
و اسامی زبان سرانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند و در کلمات مشایخ آورده اند که شخصی دعای
میخواند شخصی دیگر در آنجا حاضر بود گفت چه شده است این در آنکه دشنام میکند خدا و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن
کلمات این بود و آن شخص دانسته میخواند یارب مگر بعضی کلمات باشد از لغات معلوم نشده است خواندن آن
و از مثل شخ متواتر آمده است چنانکه در خزینانی که از اسیفی می نامند و مانند آن میخوانند و الله اعلم و در حدیث
ابو داؤد و این با چه آمده و تصحیح کرده است از احکام از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
تقاوتنایم و تولا شرکنایم مع تیمه است و این خزیه یا غلامه ایست که در گردن بیاورند و آنرا در جاهلیت بر آ
و بیج آفات میکردند و تولا که کبیره فناء و قح و اولام خیری است که زنان برای جلب محبت مردان میکنند و این نوع
ابو سحر است و دعای عزیز بقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو بندند بعضی علی از آن
نیز منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت او را از برای دفع
فزع و وحشت و حیوانی این کلمات که اعمود کلکات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من هزات الشیاطین
و ان یخضرون آن نوشته بود پس می رضی الله عنه تلقین میکرد و آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد کسی که عاقل
نبود می نوشتند آنرا در صک می آویختند و در گردن می و لفظ تعویذ که در احادیث و واقعت مثل تعویذ لطفل کلمات
الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چونانکه ذکر آنها بیاید یعنی استعاذه و پناه طلبیدنست از شر سحر و جادو و جمل و از
زینب امه عبد الله بن مسعود آورده اند که دید عبد الله در گردن من رشته را گفت که این چیست یا زینب گفتیم این خطی
است که افسون کرده شده است برای من در وی پس گفت آنرا عبد الله و پاره کرد و گفت شما می آکل عبد الله
بی نمازید از شرک و تمایح میستید آن شیدم من سولی خدا را صلی الله علیه و آله وسلم گفت تقاوتنایم و تولا شرک است
گفتم چرا اینچنین گوی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وحج و می انداخت چکرک او را و اشک را پس رفتم نزد
فلان یهودی پس خواند وی افسونی فیه دزد با بیرون رفت و آرام باقم گفت عبد الله این در وی که در چشم تو بود
عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا لازم بود بر تو که میگفتی
چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا ایها الناس یا ایها الناس انتم الشانی لا شفار الا شفا

شماره لا یعاد و سمار واه ابو داؤد گفته اند که اینها از شرک بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد موشریت آن داشتند
و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه گفته
شده در آن احادیث و اخبار صحیح صریح و خلان نیست در مشروعیت فروع و التجات الی الله سبحانه هر چه واقع
شده یا متوقع است و بعضی گفته اند که نهی از آن رنی است که میخواهند از اهل غزایم و مدعیان تسبیح جرم می آید
با موشریت مرکب از حق و باطل که جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای الهی تعالی بسیار شیاطین ذکر ایشان را و استغاثه
میکند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که جن از جهت علاقه خداوتی که بالطبع با انسان دارد باقی
دوستند و چون خوانده شود غزایم با اسماء شیاطین اجابت میکنند و از او بیرون میروند از جای خود و همچنین در دفع
چون آن نیز گاهی اثر جن میباشد تمثیل وی بصورت مار هر گاه که رقیه خوانده شود با اسماء شیاطین سیلان میکند
سوم آن از بدن ایشان از پنجه مگردست رقیه که با اسماء و ذکر وی خاصه نباشد و با جمیع دعاها و از بدعا
است بر کرامت رقیه بعیر کتاب الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن آید که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه و حدیث
است گفته که رقیه یا بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشود بوسی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و حسب جناب
ازین قسم میباشد و وی شرکی باشد یا مووی بشر که گرد دوم آنچه بکتاب الله و اسماء است تعالی و تقدس
و این جائز است اگر ما ثور باشد چیزی از آن مستحب بود سوم آنچه با اسماء غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح
یا معظم مخلوقات مثل عرش کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن ترک آن اولی است از جهت وجود التجات
بعیر خدا و اگر متضمن تعظیم مرتبی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حلف بعیر خدا و جعل گفت بنده مسکین
عفا الله عنه که تمسک و توسل که بدوستان خدا و اسماء ایشان میکنند سبب اجتناب ایشان بدگاه حق و درگاه
رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشان را بعین طریق بندگی خدا و بیعت رسول می کنند نه باستقلال و سبب او
این باقی است حلف بعیر خدا و جعل توان کرد بک بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه جهال و جاهلان
کنند حکم صلوة و ارد اللهم صل علی محمد و آل محمد کمالا یعنی از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی
را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و یا یعرف من ذکر الله کفتم آیا درست است که رقیه
کنند اهل کتاب سلمان را فرمود نعم و فتح که رقیه کنند چیزی که معروف است از کتاب خدا و ذکر و دستهای مطهر است
که در او کتاب الله قرآن باشد و الا چون در تعبیرت غیر و تحریف و تغییر واقع شده است اعتماد بر آن نتوان کرد باری
مگر معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است و مطابق قرآن امام مالک در موطنی می آید که ابو بکر رضی الله

فرمود بودید را که رقیه میکرد عاشره در رضی الله عنهما رقیه کن او را کتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده است و در قول مالک حمه الله علیه در رقیه یهودی و نصاری مسلم الله بجز از قایل است امام شافعی رحمة الله علیه و روایت کرده است ابن وهب مالک که ایه رقیه بجدیده و طبع و عقد نبط و آنچه مینویسند از خاتم سلیمان علیه السلام لغت نبود آن از لغز ناس در قدیم الزمان یعنی بدعت است تنبیه بیشتر برای نوح عوام الناس از آنست که این افسوسها باطله و شگونهای جاہلیت را تا اثبات عجیبه می یابند که هر آن میشوند که انقیاد شروع گاهی ظاهر میگردد و از بنجا در زلزله انکار و عطف میرت می افتند چنانکه از قول زینب راه این مسعود ظاهر میگردد که گفت من چگونه لطمه برین ساعت چشم می اندازم و بیرون می افتاد و فلان یهودی افسون کرد و در دهم بیرون رفت و نینداند که سنی فساد و بطلان آنست که شرع از آن نهی فرموده و حکمت و فائده آن نزد اوست و ظاهر آنست که مقصود انحراف از در راه کفر و اشتراکست پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایان ثابت است از کتاب میگویند اینها اگر سب باک در حال حیات نمائی گردد و پیدا کنند که سعادت بدی و بیات باقی در اقبال امر شرع است و آنها می که ملاحظه ایشان حیات دنیا است از مقام استقامت می نوزند و در راه کفر و معصیت می افتند عاقبتا الله من ذلک دور دیدار با افسونی است که آنرا نسبت به اصناف شیخ شرف الدین محیی خیر می قدس سره می کنند که مردم بدان شیخوند و چون نسبت بجنس شیخ مرقوم می یابند شوق تر و عشقون تر میگردد و روی اساس است که متعارف زبان هند است اجتناب از آن لازم میباشد و الله اعلم بالصواب و حاصل رقیه از آنحضرت در هر باب در وی است خصوصاً در عین و وجه بضم حاء و تخفیف سیم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کینده چشم نوح و از جمله و از جمله یعنی ریشها که بر پهلو ظاهر میشود در حدیث دیگر آمده است که لاریه الالی نفس احره میت رقیه مگر در چشم نوح و وجه و مراد نفس عین است یعنی چشم نوح و در روایتی اللذی قد زیا ذکر کرده و مراد بجه نیش نه در است از عقرب مانند آن و لافه گزین بدندان چنانکه مار و مانند آن و مراد بجهر با لغه است نه تنبیه رقیه باین اشیاء زیرا که رقیه مخصوص نیست با آنها بلکه در جمیع اراضی و آلام شروع و مسنون است چنانکه در حدیث در سر و در دندان و امثال آن فرموده است حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم لعین حق یعنی چشم نوح و کار کردن آن موجود و ثابت است در نفس لاد روحی تعالی این غایب و بعضی نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استخوان ضربه با آن چیز چنانکه در سحر فرموده لوکان شی سابق القدر لبقته لعین اگر چیزی می بود که میشدستی میکرد و غلبه مینمود قضا و قدر را بهر لینه سبقت میکرد آنرا لعین و این مبالغه است و تا شیر عین در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردان آویسان بعد از قضا و قدر

و صلوات الله علیه و آله و سلم

و صلوات الله علیه و آله و سلم

آنی چشم زخمت و اکثر علایم دین بر آنند که عین حق است و جماعه از بتدء مثل ایلی اعتزال و هر که بر طریقه ایشان
 میرود متکر شده اند از او چون نجر صادق بدان خبر داده اعتقاد آن واجب انکار آن باطل باشد و آنکه گویند همه معتقد
 آنی است چشم زخ چه اعتبار دارد جوابش آنکه این نیز بقدر آنی است و عین آنا شیرانی نیست و هر که بر طریقه اول
 سنت است میگویند که آن از اسباب عادی است باین معنی که عاده اسه جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد مقابله
 شخصی شخصی را و نظر کردن این بسوی وی بوجه استحسان اما آنکه چیزی از چشم عائن می برآید و همچون میرسد غم
 هیچ جانب اثبات و نفی نمیتوان کرد و هر دو جانب محتمل است و بعضی از اصحاب طبائع گفته اند که جواهر لطیفه غیر متعلق
 نشتب میشود از عاین و متصل میگردد و همچون و درمی آید درون مسامات چشم و می پس پیدا میکند با رب تعالی هلاک
 رانزد آن چنانکه پیدا میکند هلاک رانزد نوشیدن زهر و این محتمل است اما دعوی قطع و جرم خطاست و لشکرده است
 از بعضی کسانی که منسوب بوده اند بعین که میگفتند که چون می نمیم من چیز را که خوش می آید در می یا بیم حارقی که بیرون
 می آید از پشمان من و بعضی گفته اند که منبعت میگردد از چشم عاین قوت سمیه که متصل میگردد و همچون که باعث هلاک
 و فساد میگردد مثل زهری که در افمی بلدیغ میرسد و از بعضی افامی بواسطت نظر نیز زهر میرسد و با جمله بر مثال
 نیز چیزی از جانب عاین بجانب می چون روانه میگردد و اگر مانعی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبود میرسد و
 و کار گرمی یافت و اگر مانع در میان بود که جهالت از حرز و تعوذ و دعاست و مانند سپر است و حصول و نفوذ نیابد
 و اگر سپر سخت قوی بود و آنکه هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس علاج نبوی صلی الله علیه و آله و سلم این
 علت باین معنی چشم من راه تعویذات بود یعنی بایاتی و کلانی که در آن استعاذه است از شر و مثل معوذتین و باینکه
 و آیتا لکری و گفته اند که بزرگترین رقیماوات فاتحه و آیتا لکری و معوذتین است و از جمله تعویذات نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم که در احادیث صحیح ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التی لا یجاوز من بر ولا خاخر
و با سارا الله الحسنی ما علت منها و عالم اعلم من شر ما خلق و ما یراه و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یرج منها
و من شر ما درانی الارض و من شر ما ینخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر طوارق اللیل و النهار و الاطا
یطرق بخیار من و از جمله کلانی که دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین که زخم
برسدین ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عالمین ریحیه سهل بن حنیفه
را دید که غسل میکرد و بود وی رضی الله عنه ایمن حسن الجسیم پس عالم از حسن بدان او تعجب کرد و استحسان نمود
و گفت و الله من مثل این پوستی ندیده ام در دران و نه پوست زن مخدره سهل فصاحت بسیر و آمد و بزرگین افتاد

نشت

زخم

بسیار از این معنی

همچنین حضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تم میکنید کسی را گفتند عامر را که دیدید بدن وی و تخمین کرد پس عامر را طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود هر چه میکشید یکی از شما برادر خود را و قنکه دیدی او را در نظر تو خوب بود چه گفتی اللهم بارک علیه پسر فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس است عامر روی خود را و هر دو دست خود را و فرقی در کتیبین اطراف رطلین خود را و داخله از ریا و رقدی پستریخت آب ابر سهل از این بر سر او پس به شد رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در ششستن عیاضی کیفیت خاص میان کرده اند مواهیب لذیذ از این کثیر نقل کرده که در نهایت گفته است بود عادت قوم که چون میرسد چشم زخم یکی از کسی می آوردند قحج آبی نزد عیالین پس بر میداشت بکف دست راست خود آب از قحج و مضمضه میکرد پستریخت آب در قحج پستریخت روی خود از قحج پستری در آورد دست چپ از قحج و بر میداشت آب از قحج و میریخت بر دست راست پستری در آورد دست راست آب و میریخت بر دست چپ پستری در آورد دست چپ و میریخت آب بر رفق ایمن پستری در آورد دست راست را و میریخت بر رفق ایسری پستری در آورد دست چپ او میریخت آب بر قدم یعنی پستری در آورد دست راست را و میریخت بر قدم ایسری پستری در آورد دست چپ او میریخت آب بر زانوی راست پستری در آورد دست راست او میریخت بر زانوی چپ پستری در آورد داخله از ریا و نومی نهاد قدم بر زمین پستریخت آن آب مستعمل را بر سر میون از جانب پس به میشد باطن خدا متقی پوشیده نماند که این اثر عادت قوم را ذکر کرد و ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همچنین کردند و الله اعلم و بر هر تقدیر سرانرا از راه عقل و حدیث میتوان یافت قاضی ابوبکر بن الخزلی گفته اگر تو کنده این مشرعی باید گفت او الله و سوله اعلم نماید که دعاست آنرا تجویز و تصدیق نموده سعایشه با کتشفه توقف کند و بروی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی را دیده باشی میکنند لغوی خود و کار میکنند بنحایت خود این نیز از ان قبیل است و حدیث که را و این را نیز از این قبیل است بدانکه مراد باطله یا چیت بعضی گفته اند که فرج است قوم یا اگر طرف انرا است آنکه بدن او رسیده است از جانب است و قاضی عیاض گفته که مراد جداوت که متصل است با ریا موضوع اند جسد بعضی گفته اند مراد است که متصل انرا است و جماعه از سلف ما داشته اند که آیات قرآن بنویسند و همچون بنوشانند مجامع بگوید که باکی نیست که بنویسند قرآن را و بشود آنرا و بنوشانند بیا در اطلاق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا شکر ذکر است و صفات عطا باشد و هوالاتب از این عباس رضی الله عنهما روایت که زنی در طلق با نده بود یک آیه یاد او آید از ان

عطا

قرآن فرمود که بنویسند و بشنوند و بخورند و بنهند و آنچه با یقین است که شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری نقل است
 شفا نیز مویز اینست است حکایت از ابو عبد الله بنی مریه است که گفت در سفر بودم و در راه بودم و در میان
 هزاران شخص بودم و منسوب به چشم زخم زدن بر هر چه نظر استخوان انداختی تلفت شدی ابو عبید الله بنی مریه
 گفتند شتر خود را از شتر او نگاهدار بنامی گفت او را بر شتر من قدتی نیست بعاین این خبر رسید نگاهبان شد تا
 بنامی از منزل غلب شد پس عائن بمنزل بنامی آمد و در شتر وی نگاه کرد و شتر مضطرب شد بختاد چون
 که از بیخ بر کند بنامی را خبر کردند که عاین شتر را چشم زد بسیار و چون عاین او دید این رقیه بخواند بسم الله
 عابین مشهور باین استهاب قابس روت عین العاین علیه و علی احب الناس الیه فارح البصر لتری
 من خورم ارجع البصر کریمین بقلب الیک البصر خائفا و هو حیر چون بنامی این دعا بخواند و در زمان چشم
 مرد عاین بیرون افتاد از محل خود و شتر تدرست شد و بر خاست و این نیز از رقیه های چشم زخم است و در
 مواهب نام این قیم نقل کرده است که گفت در جمله علاج عین حتر از واجبتاب زان و شتر محاسن از کسی
 که ترسیده میشود از عین وی بخیزی که رو کند عین با چنانکه نبوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان
 رضی الله عنه دید که کودک خوش روی را و فرمود سیاه کند نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد نون کوکی است
 که میباشد در زنی آن کودک کذافی المواهب پوشیده تا آنکه در سیاه کردن نون از کودک شتر حال او نیست
 است که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد و الله اعلم فان حضرت در خانه
 ام سلمه کنیز کی را دید که بر وی اثر نظر جن است و لفظ صحیح اینچنین است که جاریه دید که در روی وی سحر
 یعنی صفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخسون خوانند برای این کنیز که بوی نظر جنی است از نجاب
 معلوم میشود که همچنان که آن آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیز تر از شان است و
 بعضی از شراح حدیث نظر را تر دو ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه
 درآمد و کلامی گوید که صفة را دید که بوی چشم رسیده است فرمود چرا اخسون نمیکند او را از عین و گفته اند
 که اصابت عین بجهت احوال استخوان میباشد اگر چه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد و از روی مصالح باشد
 چنانکه از غار بن زینب سبیل بن صیفن داید که عاین که خوش آمده است او را چیزی میبادت بدعا و ترکیب
 کند و این نیز از عینه باشد و امام زینب را باید که متح کنه آنرا که معروف شده است بعین از ماخلت مردم و الزام کند
 ادبیت ما اگر فقیرت ندق و در او را آن قدر که تو امام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم که

ضعیف میگردد و در عرضی المدعیه این مخالفت باس و باشد است از نیان سیر که منع کرده شده است اکل احوال از
 حضور جماعت و اختلاف کرده اند علی در دو چوب قصاص دیت قرطبی که از علی ای فقه و حدیث است گفته
 اگر تلف کند عاقل چیزی را ضامن گردد و اگر بکشد بروست قصاص با دیت اگر مکرر شود از شخصی چنانکه عادت
 وی گردد حکم صادر گردد و نودوی در دو ضمه گفته که نیست صریح دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست اینک
 و مخصوص است بعضی ناس در بعضی احوال است و واقع نشده است از وی فعلی بلکه نجاسیت است و مکره ای که
 سیر ساروی متعین نیست در قتل و اهلک و در مال حیات و گاهی حاصل میشود مکره بی آنکه برساند با لاک انسی
 و اقوال مشایخ تنقیه و در اینجا معلوم نشد تمس از ناظر آن آنکه اگر معلوم کنند در اینجا بنویسند و الله اعلم بما فی حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافه امراض جهانی مثل همی و صرع و صداع و ترش و حشمت
 و یخوابی و سگوم و هجوم و الم و مصائب اخزان و اندوه و غم و شدت و الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و
 حریق و درد دندان و بسبب لول و خراج و عراف و عسر ملاوت و تمامه امراض و الآم و سلبه من و بلا و شدت
 و تمامه ان رقیه و ادعیه و تعاویذ در کتب حدیث مذکور است از آنجا با بدعت و همچنین تعرض بطایع جسمانی با
 حسیه نیز واقعه الفار و اقتضای عقلی المقصود ازین میان که سحر و حکم آن بجهت اشغال وی بر قصه بود و در
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطول کلام در آن واقع شد و وصل فی الصراح سحر فسون و جادوی کلمه
 و سحر حرام است از بجا است با جماع و گاهی کفر باشد اگر دوی قول یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم
 وی حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر نیست دفع سحر از خود بود حرام نیست و سحر اگر در سحر وی کفر باشد
 تعزیر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قتل توبه وی اختلاف است چنانکه زندق و زندق آنرا گویند که سحر
 دین و نبوت و شکر و شکر و قیامت باشد و در حقیقه سحر اختلاف است بعضی گویند که سحر و تحیل و ایام است و
 غایب یعنی آنچه حاصل میشود در سحر از احوال و افعال مجرور هم و خیال است و حقیقه ندارد و اختیار با وجود سحر
 از شاقیه ابو بکر رازی از حقیقه و طائفه دیگر این است و نودوی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقه است و مجرب علماء
 برین اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت طرد برین که نانی المواجهت شیخ ابن جوزی استلال گفته که محل نزاع آنست که
 واقع میشود سحر انقلاب عین قلب حقیقه یا نه کسیکه میگوید که وی تحیل محض است منع میکند آنرا و آنرا که قائلند که
 مراه حقیقه است اختلاف کرده اند و اما تاثیرست قطع چنانکه تغییر میدهد مزاج را پس ندعی از امراض با
 یا منتی میشود با حالت چنانکه جادویان میگرد و با حیوان جادو میگردد و مجبور بر اهل نازد و بعضی میگویند که سحر

وصل
ذکر سحر

ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکارها و کفار است و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند که
 زیاده نیست تا نیروی بر آنچه در قرآن مجید مذکور است که بغیر خون بین الممر و زوجه و اگر زیاده می بود ذکر میکرد و آنرا
 صحیح از جهت عقل و نقل آنست که واقع میشود اگر انسان و آیه دلالت ندارد بر منع زیاده غائب آنچه در قصه مارت
 و مارت واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر کرد و آنرا و سوزن جمل صامحه است که حاصل میشود باعمال
 و اسباب بطریق کتاب عدان از اقسام خارق عادت مسامحه است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و
 فساد است و شرطست که خفت باشد و اگر خفت از وظایح حرام بلکه با محارم بود داخل است که ذاقیل میگویند که جان
 و حصی بر دست سوره و خون می بخیزند موسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد سحر نبود بلکه حصی محوف بود و جان
 از چرم بود محسوس برین و در ته آن آتشها کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و بزریق چون گرم گردید بخشش میدادند پس سخن
 غریب است و حتمی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده و کندگان آنرا سحر گفته
 پس محل آن برین توریس و تخمیل بنید نماید مگر آنکه در ادب و در قرآن معنی انوی است که عجب است و عمل بر حقیقت سحر
 داخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه نقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود و الله اعلم بحقیقه الحال و نقل
 صحیح ثابت شده است که بود سحر کردن آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم و تا شیر آن در ذات جلیل وی صلی الله
 علیه و آله و سلم ظاهر شده از عرض نیان و تخمیل ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع اینها در وقت بعد از رجوع از
 مدینه بود و در آنچه در آخر نه سادست بقای این عارضه بقول چهل روز و در روایتی ششماه و در روایتی یکسال
 حافظ این محرف گفته که این روایت صحیح معتقد است و غالباً از وقت آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقای آن از اول
 تا آخر مدت مدید بامتداد کشیده تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بودند و عاگرد و بسیار کردی پست و نمودار
 آگاهی واری تو با آنکه خدا سعا قوی داد و در آنچه استغنا کردم او را در آنچه یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم
 فرمود آمدند و در نشست یکی از آن و در من دیگری نزد پای من پس گفت یکی از آن دو مرد با خود را چه حال است
 اینم در ادروی از چیست گفت مطبوست یعنی مسر و طب در لغت بمعنی سحر میگفت که سحر کرده است او را گفت
 بید بن حصم بودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در شط و شاطه و شط بضم شین نشانه و شاطه بضم و یا
 که می افتد از سروریش بشانه کردن و دره عائی شکوفه نخل و گفت کجا نموده اند آنرا که گفت در سیر فدوان بن دال
 بمعنی مفتوحه نام چاهی است که در آنجا بنمان کرده بودند و در روایتی سیران دان با لغت گفته اند که این صحیح تر است
 پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با چندی از صحابه بران پناه فرمود پس چاه است که نمودند و او آب

در بیان معجزات
 سحر

و می سرخ بود گو یا خدا در آب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل روس شما طبعین پس آ در ذره از آن چاه آن
 سوره انجین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عاقل شد یعنی احدی از شما چراغ فاش نمیکنی آنرا یا
 رسول یا بد و رسوا نمیکنی آنکس از کاین کار کرده اند و فرمود خوش ندارم که پراکنده کنم پردهم شر را خدا تعالی
 مرا شفا داد دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر بگیرم و در حدیث ابن عباس بیقی در دلائل النبوة بسند ضعیف
 آورده یافتند در وی دتری یعنی ره کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد سوره الفلق و الناس هر آیتی
 که بخواند گری از آن کشته میشود و این سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را در
 احد و همایس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمدند
 و یافت طلعه نخل را در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از موم ساخته و در وی سوزنها حلقه
 داشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعز دین برای آنکه بخواند گری کشته میشود
 و هر سوزنی که میکشید ندالمی تسکین یافت و راحی پیدا میشود و آیات این دو سوره نیز یازده اند برای گری
 کشته میشود و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه مسلک تقوی
 و تسلیم را در پروردگار را و صبر کرد و در طلب جبرین بلا و چون تادی کرد و ترسید از تادی آن که ضعیف کرد
 از فنون طاعات و از تشیت امر دعوت و ابلاغ توجیب جناب حق نمود و عاگرد پس اشارت یافت بتداو
 و معالجه بجلج حسی و روحانی و روحانی خود این بود که منزل شد بروی معز دین و حسی آن بود که حجاب
 کرد در سر مبارک و صاحب سفا السعاده گفته است که کسی که از دین و ایمان خلی نماید هر آینه ازین علاج کفا
 میکند یعنی میگوید که حجاب است که قسمی از استفراغ است بجلج سحر چه نسبت دارد و دفع وی چگونه کند
 و میگوید که اگر از کفراطبا و چون جالینوس و ارمطاطالیس نقل کردندی البته انکار کردی یعنی گفتی که چون
 ایشان حکم کرده اند لابدی و حسی و عکس نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انساب است بعد از آن
 اشارت میکند معقولیت حکمت در دفع حجاب است در دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسیار که رسیده بود یعنی
 قوای دماغیه تاثیر کرده چنان بجیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شود این تصرف است از صاحب طبیعت
 و ماده و موی تا آن ماده بر طبق مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر
 است از تاثیر ارواح خبیثه از جن و شیاطین و جنات نفوس بشری و افعال قوای طبیعی بدینار آن
 تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که ماده آن روح است که بعد از انضمام آن

تولید غلبه بخودی طبیعت بنجلون و دفع متصادف گشته مائل قوا را میگرداند و بتباین و تصرف سحر مزاج
آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید که استعمال عیانت در محلی که بسو تغیر شده باشد عیانت
حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدیان کار کرده اند و قهر تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو مرتبه شریف است و موجب تشکیک در عوالت و هر چه
بآن باشد باطل است و موجب عجم و ثوق بشریعت است چه احتمال داد برین تقدیر که تخمیل کرده باشد که وی غنی
جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وی کرده شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر در ناقصان میباشد
نه در اباب کمال و این سخن محدود است زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه و آله وسلم
در دعوی نبوت و در آنچه میرسانند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ و حجرات با بهره شاهد بران و آنچه متعلق
ببعضی امور دنیا و دین است برامی آن و نیست رسالت برای آن و در آن عرض است در چیزی که عارض
میشود بشری مثل امراض بعد نیست که تخمیل کرده شود بسوی وی در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت نیست
مرا ترا با عصمت او از مانند آن در امور دین و لازم نمی آید آنکه وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه کرده
است که جرم کند بگردن آن بلکه از جنس خاطر است که خطور میکند و نبوت ندارد پس باقی نمی ماند برین ملاحظه
حجت و باطله تفکر کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی را بر خلاف چیزی که خبر داده است
برهان و آنکه گویند که موجب نقصت باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه و آله وسلم از دلائل
نبوت و صدق اوست زیرا که کفار او را سحر میخوانند و مقرر است که سحر در سحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی
برای این حکمت و مصلحت است و قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص ناقصان است کلیه نیست شاید که در کمالان نیز
بجهت مصلحت و حکمتی ظاهر گردد و احادیث درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذ
نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بسیار است استیفار آن از طاعت کتاب و کاتب حروف و دست از پنجه اول
تعداد امراض مجمل آنجا کرده شده اما طبع بر آن نایکباره نیاسوده قرار بران یافت که جمله از آنچه ابتلا بدان کثیر الوقوع است
تبرکات و یتیمان که در دو با الله التوفیق و از آنجا است و اکثر رقیه عین است و رقیه های این هم بسیار است و در کتب
برای این و تمامه بلایا و امراض و ذات قرات فاتحه است و دعوی تمسک الکرسی است و این عا که ادیب ایلیس و گمان
و اینها است التالیی لا شاعرا لا تفکرک تنعزلنا فی دعوات آنحضرت بعد برای جمع امراض و الامم و طاع
باز از جمله دعوی کلمات است التالیی من غنیه عقاب و بشر عباده و من هنرات الشیاطین بان محضون و لا یجزم

انی اعوذ بک یوحنا الکریم وکل اسماء الثمات من شر ما انت اخذ بنا صیبتها اللهم انت کشف الماتم و لغزم اللهم
انذ لا یترم جنک ولا یخلف و عدک صیبا تک بکرمک و انما یخلف اعوذ بوجہ العظیم الذی لیس شیء اعظم منه و کلکلات
السد الثمات الی السجودین بر ولا فاجر و باسار السد الحسن ما حلت منها و ما لم اعلم من شر الخلق و ما ذار و ما
بلد من شرک ذی شر لا یطوق شره و من کل ذی شر علی اخذ بنا صیبتها ان ربی علی صراط مستقیم و انما یخلف اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت انت رب العرش عظیم ما شمار السد کان و ما لم یسار لم یکن و لا حول و لا قوۃ الا باللہ
اعلم ان السد علی کل شیء قدیر فان السد قد احاط بکل شیء علیا و احصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
و من شر الشیطان و شرک و من شرک و ابنت انت اخذ بنا صیبتها ان ربی علی صراط مستقیم و انما یخلف بالذی
لا اله الا هو الی و الکل شیء و اعصمت بدو و ہو ربی و رب کل شیء و توکلت علی الی الذی لا یموت و استدفعت لشر
بلا حول و لا قوۃ الا باللہ حسبی السد و نعم الوکیل حسبی الی ربین الی عباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرزاق من الرزق
حسبی الذی اوجیبه حسبی الذی یدیه کلوت کل شیء و ہو یخیر و لا یجار علیہ حسبه السد و کما سمع السد یقول فی لیس و یسار
ربی حسبه السد لا اله الا هو علیہ توکلت و هو رب العرش العظیم و کفتم انک کما یرکب عذبت را تجرہ کذا حطمت و قدر ان
ما تم و انما یخلف رقیبہ یخبر انک کما یخبر اصلی السد علیہ و آلہ و سلم رقیبہ کریم و در صحیح مسلم ثابت است بسم السد لزیفک
من کل شیء یوفیک من شرک نفس و عین ما سدا لشیفک بسم السد رقیبک قید و جمع جسد و صحیح مسلم از عثمان
بن العاص آنکہ است کہ وی رضی السد عنہ شکایت کرد زرد سوختن اصلی السد علیہ و آلہ و سلم در دیر اگر می یافت در تن خود
انان باز که اسلام آورد است پس فرمود و را آنحضرت صلی السد علیہ و آلہ و سلم بند دست خود را با بنجای کہ می کند
از جسد تو بگو بسم السد بسیار بگو و هفت بار اعوذ بفرقة السد و قدره من شیء ما جدد و اذ احاذرہ قبه فزع و ارق یعنی ترس
و بخوابی و شکایت آورد خالد بن انحضرت و گفت یا رسول السد خواب نمی برد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی
بخواب خود بگو اللهم رب السموات السبع و ما اطلت و رب الارضین ما اطلت و رب الشیاطین ما اصطلت کن لی رجلا
من شر خلقک کلهم عیبا ان یغوط علی احد منهم او یسفی علی عجزی ارجک و جعل تاوکل و لا اله الا غیرک قید و ارا کریت اللهم ربی
است از ابن عباس کہ آنحضرت صلی علیہ و آلہ و سلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم العظیم لا اله الا الله رب الارض
العظیم لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم و ما ایشیحان رعایت کرده است ابو داؤد و ابی بکر
صدیق رضی السد عنہ کہ رسول خدا فرمود صلی السد علیہ و آلہ و سلم دعوات الکریم اللهم شکک بوجوه کلک فی الی نفسی
طرفه صین و اصلح لی شانی کلہ لا اله الا انت و در سند امام احمد از ابن مسعود رضی السد عنہما آمده کہ آنحضرت فرمودند

۱۰۰

پنج بند را هم و عزیز و بگردد اللهم فی جسدک و ابن جسدک و ابن العنک ضیق بیدک ما فی جسدک عدل فی
 مختارک اسالک کل اسم بودک بحیث به نفسک و از زبانی که یک از علیته احد اسن خلقک استیا شمرند
 فی علم الغیب عندک ان تحمل القرآن العظیم بیع قلبی و نور صدری و جلا و جزئی و ذاب بھی و در کند خدا تعالی
 عزیز و هم او را و بیارود بر بل این فرج و کثاد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم هر که لازم گیرد استغفار را بگر و اندر خدا تعالی او را از همه فرج و از هر ضیق نجات دهد و در اینجا که
 کتاب بنامد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله
 الا بالله و در همین آیه که وی که نسبت از کنوز بهشت و زردی آورده که وی بانی است از ابواب جنته و در بعضی
 کتاب آمده که فرودنی آیه بیچ فرشته از آسمان و بر سر او دیگر بلا عمل و لا قوة الا بالله و مشایخ گفته اند که نیست هیچ چیز
 احول بر عمل ازین کل و آمده که هر که بخواند آیه الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریادرسی کند او را خدا شایسته
 و در حدیث سعد بنی و قاص آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدستی در راستی هر آینه من میدانم
 کل را که گوید آنرا که بگردد و در خدا تعالی از ان آن کل بر آدم بونس است که مذکور در طلمات
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین نزد ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 کند آن مرد سلطان بیچ چیزی هرگز گز استجاب کرده شود و او را در روایتی آمده اسالک تمام العاقبة و اسالک
 و امام العاقبة و اسالک لشکر علی العاقبة اسالک العنی عن الناس لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه
 قور فایه است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی زرد رو خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله
 و روی گز فایه نیاز من فرمود که بانی تو از صلوة ملائکه و تسبیح خلایق که بوی داده میشود اینست از لوق گویند و طلوع
 فجر سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم و بحمد استغفار صد بار می آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ
 کرد مدتی و باز آمد و گفت یا رسول الله روی آمد من دنیا چند آنکه میدانم که گمانم آنرا و این کلمه را در سلسله کبر و بیای
 ما زنت فجر و فتن فجر بخواهند و اگر قسم کنند باوی لا حول و لا قوة الا بالله خدا که در حدیث آمده است موجب استغفار
 جمیع گناهان گردد و این سبب است زرق است علمنا استغفار سبب است زیرا که معاصی موجب ضیق قلبی
 و هم و غم است چنانکه گذشت و اینجا و روی است که آنرا کیمیا می نامند است و مجرب است بعد از سلام
 نماز و حمد و سوره از آنکه بگردانند بسیار از و معنی که در تشهد آمده است بخواند تا کلمه کتاب هفت بار قتل می ماند
 و هفت بار قتل می ماند و هفت بار قتل می ماند و هفت بار قتل می ماند و هفت بار قتل می ماند و هفت بار قتل می ماند

در حدیث

کله پس از این یافت در وی که حضرت قائم داشت و در او ایوب گفته که از غریبی که شایع و ذوالشامت از سخنان
 محبت طبری امام نظام الخلیل بگوید و در هر دو ما که کرد بار با او نهاد دست خود را بر سر شخصی که در دست میگرد و در آن
 وی و پسرید از وی نام او را و نام مادر او را و پسرید از وی که میگوید که در ده کند در این مت ذوق می یعنی گفت
 در چند ساله ترا به بندم پس میگوید این شخص پنج سال یا هفت سال یا نه سال مثلا و ترا یعنی عدد طاق این کس
 دست خود را اگر اگر ساکن شدالم وی و کت میگرد دست مذکور که در دست میگرد و این امر شایع و مشهور است از وی است
 ابابیح دعای معین که در هر دو ظاهر این عاقلان و مذکور خواهد بود یا توجه میگرد و از پیش خود دعای میخواند و اعلم
 بحقیقه الحال و گفت صاحب او ایوب و از آنچه تجربه کرده شده است که بنویسد بر رخساری که در جانب او است

بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله ذي الشاکم وجعل لكم السمع والابصار والافئدة طيبلا ما تشكرون يا اکر
 خواهر بنویسد در ماسکن فی الليل والنهار و هو السميع العليم رقیه حسر البول روایت کرده است نسائی از ابی له
 که آمد از امر وی و گفت پدید آمدن جویس شده است بول در دیده است و راحصاة البول پس تعلیم کرد او را و بول
 رضی الله عنه رقیه که شنیده بودند سوزن اصلی الله علیه وآله وسلم ربنا الیه الذی فی السماء تقدس اسمک اکر

فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض اخف لنا و ذنوبنا و خطایانا انت رب الطیبین
 انزل شفاء من شاکک لمریة من رحمتک علی هذا الوضع فیبری و امر کرد او را که رقیه کند او را این عابین رقیه کرد
 بوی و به شد و این رقیه در شکوی عام که برای هر مرض که شنیده آمده است از حدیث ابی داؤد رقیه لخمی روایت است
 از انس رضی الله عنه گفت در آمد سوزن اصلی الله علیه وآله وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تپه بود و شاک
 میکرد تپ از خود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شاک مکن تپ اگر وی مامور است بدلیکن اگر خواهی یا بنوم ترا

کلمات که چون بگویی این کلمات بلا در و ترا خدا تعالی از تو فرمود پس یا موزید در از مودکوا اللهم ارحم جلدی الرقی و
 خطی الرقی من شدة الحر اقی یا ام لدمه ان کتانت با الله العظیم فلا تصدعی الراس للنبی الغم ولا تاكل اللحم
 فشر لی لدم و نحلی منی الی من اخرج الله انما انزلت فانشه رضی الله عنها پس گفتتم من این کلمات را که معروف است
 در سوزن اصلی الله علیه وآله وسلم پس فت تپ از من صاحب ایوب میگوید مجرب است این رقیه چنانکه دیدم من خطب

شیخ خود و لفظ او ایست اللهم ارحم عظمی الرقی و جلدی الرقی و اعودک من فورة الحر اقی یا ام لدم اکت
 انزلت با الله والیوم الاخر فلا تاكل اللحم ولا تشرب فی الدم ولا تفوری علم الغم و شطی الی من یرحم الله الباطن
 اخرفانی اشهد ان لا اله الا الله وان محمد عبده و رسول و بنویسد برای شیخ چنانکه ذکر کرده است صاحب کس

در بیان معجزات

در بیان معجزات